

## برآمدن ترکان و تأثیر آن در اشاعه زبان و فرهنگ فارسی\*

محمدعلی موحد\*\*

(صفحه: ۹ - ۱۶)

اگر از من بپرسند مهم‌ترین حوادث تاریخ ایران در فاصله بین فتح‌الفتوح نهبوند در اوایل قرن اول هجری تا اعلان مشروطیت در اوایل قرن چهاردهم چه بود؟ خواهم گفت: برآمدن ترکان در آغاز قرن پنجم.

آری، در آن فاصله زمانی سیزده قرن که عرض کردم، حادثه هجوم تاتار نیز اتفاق افتاد که مخرب‌تر و هولناک‌تر از حوادث دیگر بود؛ اما مغولان با همه کشتار و ویرانی که مرتکب شدند، پس از چندی در جامعه ایران مستهلک گشتند. امروزه اگر از خاندان‌هایی که مثلاً به نام‌های «بیات» و «بایندر» شناخته می‌شوند بپرسید، شاید به ندرت احدی از آنها اطلاع داشته باشد که این نام‌ها از کجاست؛ و اگر شما بگویید که بیات و بایندر دو شاخه از خالص‌ترین و اصیل‌ترین مغول‌ها هستند که رشیدالدین از آنها به عنوان «نارین مغل» یعنی مغول ناب اسم می‌برد، دچار حیرت می‌شوند.

به نظر من تأثیرگذارترین و ماندگارترین واقعه بعد از برآمدن ترکان برآمدن شاه اسماعیل بود که به فاصله پانصد سال از واقعه اول، یعنی در اوایل قرن دهم هجری اتفاق افتاد و، در

\* سخنرانی استاد محمدعلی موحد در نخستین نشست علمی گروه مطالعات آسیای صغیر، در فرهنگستان زبان و ادب فارسی (پانزدهم اسفندماه ۱۳۹۵).

\*\* عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی

این میان، حادثه هجوم مغول با آنکه سهمگین تر و مصیبت بارتر بود، از لحاظ تأثیرگذاری و ماندگاری، در رده سوم قرار می‌گیرد.

سرفصل شاخص در برآمدن ترکان، ظهور سلطان محمود غزنوی (وفات: ۴۲۱ق) است که فرزند سبکتکین نامی بود و سبکتکین از قبیله برسخان بود که در کودکی در جنگ‌های میان قبایل به اسارت افتاد. بازرگانی از مردم چاچ که به خرید و فروش برده اشتغال داشت او را خرید و برد به نخشب و در آنجا به ترکی دیگر، البتکین نام، که از امرای سامانیان بود، فروخت. سبکتکین، در خدمت ارباب، دوران کودکی و نوجوانی را به سر آورد و لیاقت و شجاعت بسیار از خود بروز داد، چندان که در هجده سالگی در میان همالان و همسالان نام و نشانی پیدا کرد و البتکین او را به دامادی پذیرفت. پس از مرگ البتکین، در میان ترکانی که تحت فرمان او بودند اختلاف افتاد و سرانجام سبکتکین، که نفوذ و اعتباری روزافزون یافته بود، بر دیگران فایق آمد؛ و چون در سال ۳۸۷ق درگذشت، فرزندش محمود جای او را گرفت. محمود نیز، مانند پدر، در اول کار وابسته به سامانیان بود ولی اندک‌اندک کارش بالا گرفت و بر همه نواحی غزنه و بلخ و غرچستان و خوارزم و نیشابور و سیستان دست یافت. اندکی پیش از مرگ بر حکام آل بویه در نواحی جبال و ری چیره گشت و حاکمان طبرستان و گرگان را خراج‌گزار خود ساخت.

پس از مرگ محمود، فرزندش مسعود به جای او نشست و در دوران سلطنت او بود که موج بزرگ‌تری از ترکان برخاست و به ایران روی آورد. ترکان سلجوقی در سال ۴۳۱ق در نبرد دندانقان ترکان غزنوی را در هم شکستند. مسعود با بقیه السیف سپاهیان خود به هندوستان گریخت.

سلجوقیان نه تنها بر متصرفات غزنویان در ایران دست یافتند، لشکر به دشت قبیچاق بردند و نواحی شمال و شرق دریاچه اورال را فرو گرفتند و بر سرتاسر مناطق مرکزی و غربی ایران نیز که از حیطة تسلط غزنویان بیرون مانده بود، چیره گشتند و در سال ۴۶۳ق سپاهیان بیژانس را در جنگ ملازگرد منکوب کردند و در ظرف چندسال دیگر خود را تا سواحل دریای اژه و مرمره رسانیدند.

بدین‌گونه، موج اول ترکان یعنی غزنویان، به دست موج دوم یعنی سلجوقیان، از ایران رانده شدند و در هندوستان مستقر گشتند. سردمداران ترکان غزنوی با سواد و فرهنگ آشنا تر بودند و مخصوصاً دو پادشاه نامی آنان، یعنی محمود و مسعود، اهل خواندن و نوشتن بودند.

محمود، به روایت ابوریحان بیرونی، که او را از نزدیک می‌شناخت، عربی می‌دانست ولی از آن خوشش نمی‌آمد. بیرونی از «بغض» او نسبت به زبان عربی یاد می‌کند: «وکان الامیر یمین الدوله رحمه الله علی بغضه للعربیه...»<sup>۱</sup>. دربار غزنه در زمان او قبله‌گاه شاعران پارسی‌زبان بود که از هرسو بدان روی می‌آوردند: عنصری از بلخ، عسجدی از مرو، غضایری از ری، فرخی از سیستان، و منوچهری از دامغان.

وقتی هم که غزنویان از سلجوقیان شکست خوردند و دربار غزنه به هندوستان انتقال یافت، خیل شعرا و فضلا نیز به آن سامان منتقل گردیدند. اعقاب محمود و مسعود در هندوستان علاقه و عشق خود را به زبان و فرهنگ ایران حفظ کردند و رسم شعردوستی و شاعرناواری محمود را ادامه دادند. بدین‌گونه شاعرانی نامدار چون مسعود سعدسلیمان و ابوالفرج رونی و امیر خسرو دهلوی در دیار هندوستان پیدا شدند و این رشته تا کلیم و بیدل و اقبال لاهوری در اوایل قرن چهاردهم دوام یافت.

بی‌مهری سلطان محمود نسبت به فردوسی سبب شده است که در زمان ما اهمیت و ارزش توجه او به زبان و فرهنگ ایرانی مغفول افتد. در زمان محمود بود که از ایران و ایرانشهر رسماً به عنوان یک واحد جغرافیایی و سیاسی در برابر مرکز دینی حجاز و هم‌سطح با آن، یاد می‌شد. در این گفته عنصری دقت کنید:

خدای طاعت خویش و رسول و سلطان خواست      نکرد فرق بدین هر سه امر در فرقان  
از آنکه بُد به حجاز آن و این به ایرانشهر      حجاز دین را قبله‌ست و مُلک را ایران<sup>۲</sup>

استاد ذبیح‌الله صفا در کتاب گران‌قدر تاریخ ادبیات در ایران این واقعیت را که برآمدن ترکان چه تأثیر مهمی در شکوفایی شعر و بالأخص اشاعه زبان و فرهنگ پارسی در داخل و خارج ایران، به‌ویژه در شبه قاره و آسیای صغیر، داشته است، نادیده گرفته و در مجلد دوم از کتاب خود به زبان طعن و تعنت از ترکان یاد کرده و مکرر در مکرر با عنوان غیرعلمی «غلامان زردپوست» درباره آنان سخن رانده است.

گفته‌اند که چهارصد شاعر در دربار محمود گرد آمده بودند. رونق و شکوه بازار شعر فارسی در هیچ زمان و در هیچ نقطه به آن حد و اندازه که در دوران سلطنت او در غزنه بود، نرسید.

۱. ابوریحان بیرونی، کتاب الصیدنه فی الطب، تصحیح عباس زریاب خویی، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۴.

۲. عنصری بلخی، دیوان، تصحیح سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۲۱.

هواداری محمود از فارسی به‌ویژه آنجا جلوه می‌کند که به یاد بیاوریم، در همان زمان، آل‌بویه در بغداد و فارس سخت شیفتهٔ زبان عربی بودند.

اندک‌زمانی پیش‌تر، به روایت حمدالله مستوفی در تاریخ‌گزیده، امیراحمد پسر امیراسماعیل سامانی حکم داده بود که «مناشیر و احکام دیوانی» را از زبان دری به عربی نقل کنند: «عالم‌پور، عالم‌دوست، مجالست او با علما بودی... و او مناشیر و احکام از زبان دری با عربی کرد»<sup>۱</sup>. همو در ظفرنامه، که به لحاظ شعری سست ولی به لحاظ محتوا بر اطلاعات تاریخی مهم‌تر است، بر این نکته تأکید نهاده و حتی از روایت ظفرنامه چنان برمی‌آید که امیراحمد از سخن گفتن به فارسی نیز اکراه می‌نمود و آن را دون شأن خود می‌دانست:

بدان‌سان به داندگی میل داشت	که از گفتن پارسی سر بگاشت
به لفظ عرب شد مناشیر او	که از علم بد پاک تقریر او
چو هست افصح گفته‌ها لفظ آن	بر آن میل کردی ز دانش بدان
از او ماند این خوب‌عادت به جا	که منشور تازی شد از پادشا

برادران آل‌بویه وقتی به سلطنت رسیدند هیچ‌یک درس نخوانده بودند و سواد نداشتند. معزالدوله که به بغداد وارد شد، ابوجعفر صیمری مترجم او بود ولی عضدالدوله خود به عربی شعر می‌گفت و شعرا نیز به عربی در مدح او شعر می‌سرودند. در مجالس انس آنان نیز تکلم به عربی بود، اگرچه گفته‌اند پادشاه وقتی می‌خواست با محارمش سخنی بگوید که دیگران نفهمند، به فارسی می‌گفت آنان نیز حرف‌های محرمانه را به فارسی می‌گفتند.

آورده‌اند عضدالدوله که نزد خلیفه رفت، چنان کرنش کرد که یکی از سرداران او، زیار نام، طاقت نیارود و به فارسی گفت: پادشاهها مگر این مرد خداست که در بزرگداشت او این‌گونه می‌کوشی؟ (ابن‌الجوزی). این نقل قول هم ترجمهٔ عربی‌اش برای ما باقی مانده، نه متن فارسی آن. وزیران آنان مانند ابن‌عمید و صاحب بن عبّاد اهل فضل و ادب بودند. مخالفت ابن‌عبّاد با زبان فارسی معروف است، گرچه محقق نیست. گفته‌اند کتابت عربی با ابن‌عمید ختم شد و بسیاری از اطرافیان آنان عربی نمی‌دانستند و چون ملتزم بودند که به عربی سخن بگویند، جملات شکسته‌بسته می‌گفتند و کلمات محرف عربی به کار می‌بردند. نمونه‌های آن را در کتابها آورده‌اند. گفته‌اند مدایحی به فارسی دربارهٔ عضدالدوله و صاحب بن عبّاد

۱. حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۷۸.

وجود داشته که اثری از آنها در کتاب‌ها پیدا نیست؛ فقط دو یا سه بیت شعر، که به زبان مازندرانی سروده شده، در کتاب ابن اسفندیار وجود دارد. کتابی هم به حمزه اصفهانی نسبت داده شده به نام الموازنة بين العرب والعجم که نسخه آن از میان رفته است و از کم و کیف محتوای آن خبر نداریم.

مدایحی که درباره پادشاهان و وزیران آل بویه در دست داریم، همه، به عربی است. شاعرانی چون منتبّی و صابی از مداحان عضالدوله بوده‌اند، هم‌زمان با مدایحی که عنصری و فرخی و دیگران به فارسی در مدح محمود می‌گفتند.

شمس‌المعالی قابوس و شمگیر با رسائل عربی خود شهره آفاق بود و ابوریحان بیرونی، که خود از وابستگان دربار محمود بود، می‌گفت: «و الهجو بالعربية أحبّ الی من المدح بالفارسیه» (به تازی بدم بگویند بهتر از آن است که به فارسی ستایشم بکنند).<sup>۱</sup>

ترکان سلجوقی، برخلاف غزنویان، اهل هنر و کتاب نبودند. طغرل و الب ارسلان، آن دو سلطان بزرگ نخستین، که اصلاً سواد نداشتند. ملکشاه اگرچه سواد داشت اما دوران بیست‌ساله سلطنت او تحت سیطره خواجه نظام‌الملک بود که او خود اهل حدیث بود و میانه‌ای چندان با شاعران نداشت؛ در سرتاسر کتاب سیاست‌نامه او فقط یک بیت شعر آمده است. مع‌ذلک دربار سلجوقیان از شاعرانی چون امیر معزی و انوری و مجیرالدین بیلقانی و اثیرالدین اخسیکتی خالی نبود.

در زمان ملکشاه، پایتخت به اصفهان انتقال یافت. دیاربکر و سوریه و عربستان شرقی (الأحسا و بحرین) و حجاز و یمن نیز به دست سلجوقیان افتاد و بدین‌گونه، در پنج سال آخر سلطنت ملکشاه، قلمرو ایران از کاشغر تا دریای سرخ و مدیترانه امتداد یافت.

مؤلف راحة‌الصدور درباره آخرین سلطان سلجوقی، طغرل بن ارسلان، گوید: «در بزم بر فضلا نکته‌ها بگرفتی و بر شعرا بر سخن بیفزودی و شعرهای او در زبان عوام مشهور و مذکورتر از آن است که با شرح حاجت افتد».<sup>۲</sup> این مؤلف که خود نیز از دبیران دیوان سلجوقی و از مداحان آنان بود، نمونه‌هایی چند از اشعار آنها را آورده است.

اما نظر ما در اینجا بیشتر بر سلجوقیان آسیای صغیر و پیامدهای استقرار آنان است. ترکان سلجوقی، پس از جنگ ملازگرد، جبهه جنگ با بیزانس را ترک نکردند و در آسیای

۱. ابوریحان بیرونی، همان، مقدمه.

۲. محمد بن علی راوندی، راحة‌الصدور و آية‌السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران ۱۳۳۳، ص ۲۳۳.

صغیر (یا آناتولی) قدم به قدم پیش رفتند و خیمه و خرگاه برپا کردند و این ماجرا که نخست به قصد اردو کشی و به دست آوردن غنایم جنگی بود، اندک اندک به سکونت و توطّن دسته‌های ترک در سرتاسر بلاد الروم انجامید و چهره جغرافیای این ناحیه را یکباره تغییر داد. از این پس، امارت‌های ترکی در گوشه و کنار بلاد روم و شام سر بر آوردند که مهم‌ترین و نامورترین آنها دولت سلجوقی آسیای صغیر بود. پادشاهان این دولت، چون غیاث‌الدین کیخسرو اول و عزالدین کیکاووس و علاءالدین کیقباد، سخت شیفته زبان و فرهنگ ایران بودند و این شیفتگی را سلاطین عثمانی نیز از آنان به ارث بردند.

هجوم مغول سبب شد که بسیاری از اهل علم و تصوف و شعر به بلاد روم و شام رفتند و قونیه، پایتخت سلجوقیان آسیای صغیر، مرکز تلاقی این جریانات فرهنگی بود که در آن ابن عربی و صدرالدین قونوی و نجم‌الدین رازی و شیخ سعید فرغانی و مؤیدالدین جندی و فخرالدین عراقی و شمس‌الدین تبریزی و جلال‌الدین بلخی به هم می‌رسیدند. وعظ و درس بسیاری از این بزرگان و نوشته‌های آنان به زبان فارسی بود. برخی هم مانند صدرالدین قونوی که درس را به عربی تقریر می‌کردند، در آخر درس، به فارسی برمی‌گشتند. جامی در نفحات‌الانس از قول شمس‌الدین یکی نقل کرده است که در مجلس شیخ صدرالدین «علما و طلبه علم حاضر می‌شدند و در انواع علوم سخن می‌گذشت و ختم مجلس بر بیتی از قصیده نظم السلوک [سروده ابن الفارض] می‌شد و حضرت شیخ بر آن به زبان عجمی سخنان غریب و معانی لدنی می‌فرمود»؛ و هم از قول شیخ شمس‌الدین آورده است که شیخ سعید فرغانی گفته‌های استاد را «تعلیق می‌کرد. اولاً آن را به فارسی شرح کرد و ثانیاً به عربی».

اما شیفتگی سلاطین آل عثمان به شعر و ادب فارسی و طبع‌آزمایی‌های شاهزادگان و بزرگان قوم در غزل‌سرایی‌ها، خود داستان مفصل و جالبی است که در این مجال جز به اشاره از آن یاد نمی‌توان کرد. مکاتیب و مناشیر این سلاطین به فارسی بود که خطاب فارسی علامت ادب و احترام و رعایت شرایط محبت و وداد بین طرفین بود و نامه ترکی نشان استخفاف و تحقیر مخاطب به شمار می‌آمد. نامه‌های سلطان سلیم به شاه اسماعیل صفوی پیش از جنگ چالدران به فارسی است و پس از آن جنگ به ترکی! سخن را کوتاه می‌کنم ولی دلم نمی‌آید از توجه و دل‌مشغولی که ادبا و اهل معرفت، در

ظلّ دولت آل عثمان، به موارث فرهنگی ایران نشان داده‌اند، هیچ نگوییم. به عنوان نمونه، به شرح سودی بر گلستان سعدی اشاره می‌کنم که سه تن از دانشجویان دانشگاه تبریز، زیر نظر استاد مرحوم دکتر مرتضوی، به فارسی نیز ترجمه کرده‌اند. سودی این شرح را در سال ۱۰۰۴ق به پایان برده و تقریباً در هر صفحه از آن از شروح ابن سیدعلی و سروری و شمعی و لامعی و کافی نام برده است؛ یعنی پیش از سودی پنج شرح دیگر از گلستان موجود بوده است؛ و نیز اشاره می‌کنم به شرح کبیر مثنوی از انقروی که خوشبختانه ترجمه فارسی آن نیز در دسترس است. انقروی نیز در شرح خود، جا به جا، به شروح دیگری که پیش از وی نوشته شده بود، ارجاع می‌دهد. ظاهراً نخستین ترجمه کامل مثنوی به ترکی در نیمه دوم قرن نهم در زمان سلطان مراد دوم انجام یافته است. نخستین شرح آن نیز در ۹۶۹ق توسط سروری صورت گرفته است. سروری مدرّس مثنوی بوده و همان است که دیوان حافظ و گلستان سعدی را نیز شرح کرده است. شرح دوم کامل مثنوی اندکی بعد در ۹۹۵ق یعنی زمان سلطان مراد ثالث توسط شمعی شروع و در ۱۰۰۹ق پایان یافته و شرح اسماعیل رسوخی انقروی در ۱۰۴۱ق نوشته شده است. در ۱۰۷۱ق جواهر بواهر مثنوی را داریم از صاری عبدالله افندی و در ۱۰۸۰ق شرح عربی مثنوی را داریم از چنگی یوسف‌دده به نام المنهج القوی لطلاب المثنوی، و در ۱۱۳۸ق شرح اسماعیل حقی را داریم به نام روح المثنوی. چنان‌که پیداست در فاصله هر سی سال یک شرح کامل از مثنوی را داریم و این جریان تا قرن نوزدهم و بیستم ادامه یافته، چنان‌که در ۱۳۲۵ق یعنی مقارن اعلان مشروطه در ایران شرح عابدین پاشای منتوی را داریم که فرماندار انقره، پایتخت فعلی ترکیه، بوده است؛ و سی سال پس از آن نیز شرح احمد عونی قنق را داریم در ۱۳۵۷ق، و در ۱۳۷۰ق تقریرات درس مثنوی طاهر اولغون را داریم که در مسجد سلیمانیه استانبول مثنوی تدریس می‌کرد و بیست سال بعد در ۱۹۷۱م شرح کنعان رفاعی را داریم؛ و این توجه و اقبال محدود و منحصر به مثنوی نبود، بلکه دیگر شاهکارهای زبان و فرهنگ فارسی چون دیوان حافظ و خمسه نظامی و شاهنامه و غیره در میان ادبا و فضلاء عثمانی رواج و رونق داشت.

خلاصه عرایض من این است که زبان و فرهنگ فارسی، با برآمدن ترکان در قرن پنجم هجری، گسترش بی‌مانند یافت و از شرق تا اقصای چین و از غرب تا شبه جزیره

بالکان و آلبانی و یوگسلاوی پیش رفت. دو بال این گسترش یکی در شبه قاره هند و دیگری در آناتولی و آسیای صغیر بود. من به آقای دکتر نصیری تبریک می گویم که از چندی پیش مجله شبه قاره، یعنی ویژه نامه بال شرقی را به آن خوبی و پاکیزگی راه انداختند و اینک هم موفق شدند که مجله دیگری، با عنوان مطالعات آسیای صغیر، ویژه بال غربی منتشر کنند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی